

## ساخت‌شناسی و معناپژوهی واژه‌های هم‌نویسه در قرآن کریم\*

علی اوسط خانجانی (نویسنده مسؤول)<sup>۱</sup>  
فاطمه عظیمی‌فرد<sup>۲</sup>

### چکیده:

«واژه» عنصر بنیادین هر زبان و ماده اصلی ساختار سخن است. این عنصر اساسی در قرآن کریم از شکوه ویژهٔ اعجازین برخوردار بوده، کارویژه‌های گوناگونی دارد. یکی از کارویژه‌های واژگان قرآنی «هم‌نویسه» (Homograph) بودن برخی از اسم‌ها و فعل‌های آن است. این چگونگی بسامد قابل توجهی در قرآن کریم داشته، در فرآیند ترجمه و تفسیر تأثیر فراوانی دارد. مقاله پیش‌رو پژوهشی نظری است که به روش تحلیلی-توصیفی، واژه‌های هم‌نویسه موجود در این متن وحیانی را مورد بررسی قرار داده، پژوهشگران از رهگذر پردازش داده‌ها به نتایج زیر دست یافته است:

۱. وجود واژه‌های هم‌نویسه در قرآن کریم نشانه روشن ظرفیت منحصربه‌فرد این کتاب آسمانی و زبان عربی در اختصاص الفاظ مناسب با معنا و مقتضای حال است.
۲. برخی از واژگان قرآن کریم «هم‌نویسه‌نما» بوده واجد شرایط واژگان «هم‌نویسه» نیستند.
۳. خاستگاه واژگان «هم‌نویسه» موجود در قرآن کریم کارکردهای متفاوت معنایی، تعدد گویش و نیز دگرگونی‌های عارض بر واژگان در فرآیند تصریف است.

### کلیدواژه‌ها:

قرآن / هم‌نویسه / تعدد گویش / هم‌نویسه‌نما

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱/۲۵، تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۸/۱۷.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2020.57360.2869

khanjani@iauc.ac.ir

f.azimifard@irib.ir

۱- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس

۲- دانش‌آموخته دکترای دانشگاه علامه طباطبائی



## ۱. بیان مسأله

قرآن کریم آخرین معجزهٔ قولی از زنجیرهٔ بعثت‌ها و رسالت‌های آسمانی است که در قالب ادبیات بشری به زبان عربی مبین (به صورت تجلی) بر خاتم پیامبران محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نازل شده است. این کتاب علاوه بر کارکرد ایدئولوژیک که به محتوای وحیانی آن مربوط می‌شود، به عنوان یک متن (به گواهی تاریخ) از ارزش ادبی منحصر به فرد نیز برخوردار است که از آن به اعجاز لفظی تعبیر می‌شود. این ویژگی اخیر از دیرباز در کنار محتواپژوهی و تفسیر قرآن، موضوع پژوهش‌های گوناگون ادبی و خاستگاه پیدایش دانش‌هایی با عنوان علوم قرآنی گشته که در جای خود مورد کاوش و بررسی قرار گرفته است.

از جمله ارزش‌های ادبی قرآن کریم، وجود هزاران هزار واژهٔ شکوهمند، اصیل و زیباست که در قالب اسم، فعل و حرف، رستخیز عظیم کلمات را رقم زده، جلوه‌هایی بی‌نظیر و شورانگیز از حقیقت، مجاز، کنایه، ترادف، تضاد، تشابه، غریب و ... را پیش روی مخاطبان و محققان نهاده است. به جرأت می‌توان گفت وجود این واژگان از یک سو به منزلهٔ گنجینه لغوی، موجب صیانت و جاودانه‌سازی زبان عربی، و از دیگر سو زمینه‌ساز کوشش‌های فراگیر علمی دربارهٔ زبان‌شناسی قرآن کریم گردیده است. اکنون این کوشش‌های ستودنی در قالب کتاب‌های لغت و غیره دست‌مایه‌ای مهم در فهم قرآن کریم است.

یکی از نمودهای تأمل‌برانگیز واژگانی قرآن کریم که به لحاظ کمی از فراوانی قابل توجهی برخوردار است، وجود واژه‌های هم‌نویسه است. این واژگان بیشتر در قالب اسم و اندکی در قالب فعل در آیات قرآن به کار رفته است. حال با توجه به عوامل گوناگون مؤثر در شکل‌گیری، تحول و تطور واژگان، دو پرسش بنیادین دربارهٔ واژه‌های هم‌نویسه موجود در قرآن کریم مطرح می‌گردد:

۱. خاستگاه زبانی واژه‌های هم‌نویسه در قرآن کریم چیست؟

۲. چه نسبت صرفی و لغوی میان واژه‌های هم‌نویسه وجود دارد؟

مقالهٔ پیش رو پژوهشی نظری و مبتنی بر روش تحلیلی-توصیفی است. کوشش نگارندگان بر آن است تا با مراجعه به منابع کهن لغوی و تفسیری و پردازش داده‌ها، راه‌یافتی منطقی و منطبق با معیارهای زبانی را در این باره فراهم آورد. پیش از ورود به

متن تحقیق، با توجه به ساختار صرفی و کارکرد معنایی واژه‌های هم‌نویسه در پیکره آیات، می‌توان فرضیه‌های زیر را در پاسخ به پرسش‌های پیشین مطرح نمود.

۱. به‌نظر می‌رسد بیشتر واژه‌های هم‌نویسه مصادر متفاوت و در نتیجه معانی متفاوت دارند.

۲. خاستگاه زبانی واژه‌های هم‌نویسه ممکن است مصادر متفاوت، گویش‌های قبیلگی و قرائت‌ها باشد.

## ۲. پیشینه تحقیق

بدیهی است واژگان قرآن کریم که مصالح و مواد اصلی ساختمان معنایی پیام‌های این کتاب آسمانی است، با رویکردهای گوناگون در طول هزار و اندی سال به کاوش نهاده شد، اما تا آنجا که نگارندگان جست‌وجو نموده‌اند، پژوهش مستقلی هم‌عنوان با این تحقیق و یا نزدیک به آن در قالب کتاب، پایان‌نامه و مقاله به رشته نوشته درنیامده است. گفتنی است محققانی مانند راغب اصفهانی در *المفردات*، مصطفوی در *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، قرشی در *قاموس قرآن*، ابوهلال عسکری در *الفروق اللغویه*، محمد واعظزاده خراسانی در *المعجم فی فقه لغة القرآن و سر بلاغته*، و مفسرانی مانند ابن عاشور در *التحریر و التنویر*، زمخشری در *الکشاف*، علامه طباطبایی در *تفسیر القرآن و جوادى آملی در تسنیم اشاره‌هایی گذرا به موضوع این پژوهش داشته‌اند.*

شایان گفتن است که در هیچ‌یک از منابع یادشده، واژه‌های هم‌نویسه به‌صورت مقایسه‌ای مورد بررسی قرار نگرفته‌اند تا نسبت صرفی و لغوی آنها معلوم گردد. بنابراین بررسی مقایسه‌ای و تبیین نسبت صرفی و لغوی واژه‌های هم‌نویسه وجه تمایز این نوشتار خواهد بود.

اما در زبان فارسی چند پژوهش در حوزه هم‌نویسه‌ها انجام شده است که در اینجا به آنها اشاره می‌شود:

- قنبری (۱۳۷۷) فصلی از پژوهش خود را با عنوان «بررسی مسأله چندمعنایی در زبان فارسی»، به بررسی رابطه چندمعنایی و هم‌آوا - هم‌نویسی پرداخته و علل پیدایش آن را در زبان بررسی کرده است.

- حسین‌نژاد (۱۳۸۰) در رساله کارشناسی ارشد خود با عنوان «بررسی مسائل زبانی در تقطیع و برجسب‌دهی متون فارسی معیار برای پردازش رایانه‌ای متن و گفتار»، به



شناسایی و تحلیل هم‌نویسه‌های خط فارسی به منظور پردازش رایانه‌ای نحوی و معنایی متن و گفتار فارسی پرداخته است تا از این رهگذر، بتوان ابهام معنایی را در سطح جمله برطرف کرد. در این پژوهش مشکلات ناشی از هم‌نویسه‌ها در پردازش رایانه‌ای متون و گفتار فارسی شناسایی شده و برای آنها راه‌حل‌هایی ارائه شده است. نگارنده نتیجه گرفته که هم‌نویسه‌های خط فارسی شامل هم‌نویسه‌های واژگانی و صرفی می‌شوند. تنوع هم‌نویسه‌ها ناشی از عدم حضور واژه‌های کوتاه در خط فارسی است.

- مرادزاده (۱۳۸۱) در رساله کارشناسی ارشد خود با عنوان «طبقه‌بندی هم‌نویسه‌های خط فارسی»، امکان ظهور هم‌نویسه در نظام‌های نوشتاری موجود و معیارهای طبقه‌بندی هم‌نویسه‌ها را بررسی کرده است. به اعتقاد نویسنده، تمام هم‌نویسه‌های خط فارسی در نخستین سطح طبقه‌بندی به دو دسته هم‌نویسه‌های تکیه‌ای و هم‌نویسه‌های غیرتکیه‌ای تقسیم شده‌اند. ترتیب هم‌نویسه‌های تکیه‌ای و غیرتکیه‌ای به همراه موضوع جایگاه تکیه تعریف شده و برای هر یک زیرطبقه‌ای ارائه گردیده است. نگارنده نتیجه می‌گیرد که میان ویژگی‌های واجی و صرفی - نحوی هم‌نویسه‌ها با احتمال هم‌نویسه بودن آنها رابطه وجود دارد؛ به شکلی که می‌توان با ملاحظه این ویژگی‌ها، درباره هم‌نویسه بودن یا نبودن هر کلمه، حتی خارج از بافت و به صورت منفرد اظهار نظر کرد.

### ۳. ضرورت پژوهش

واژه اساسی‌ترین عنصر در تشکیل کلام است؛ زیرا هر کلام از چند واژه مستعمل و معنادار که برای هدف خاصی کنار هم چیده می‌شوند، شکل می‌گیرد. کارکرد حرکات حروف در معناسازی در زبان عربی که زبان قرآن کریم است از یک سو، و فراوانی نسبی واژه‌های هم‌نویسه و تأثیر قابل ملاحظه آن بر فهم آیات از دیگر سو را می‌توان دلایل ضرورت این پژوهش قلمداد نمود تا تشابه یا تفاوت احتمالی موجود در میان آنها برای مخاطبان روشن گردد.

## ۴. چارچوب نظری

### ۴-۱. مطالعات معناشناسی

مطالعات معناشناسی به‌طور کلی به سه دسته معناشناسی فلسفی، معناشناسی منطقی و معناشناسی زبانی تقسیم می‌شود. معناشناسی زبانی موضوع مطالعه زبان‌شناسی است. «شاید بتوان ادعا کرد که از میان تمامی رشته‌ها و علوم درگیر با مطالعه «معنا»، زبان‌شناسی بیش از بقیه به این مهم توجه دارد. برخورداری از معنا یا معناداری (Semanticity) را کلاً یکی از مختصات تعریف زبان در نظر می‌گیرند.» (لاینز، ۱۳۹۱: ۲۰) «البته تعیین خط مرز دقیق میان نگرش زبانی مطالعه معناشناسی و آنچه که نگرش فلسفی و روان‌شناختی نسبت مسأله تلقی می‌شود، غیرممکن است، ولی می‌توانیم پاره‌ای از وجوه تمایز میان این‌گونه نگرش‌ها را مطرح سازیم.» (پالمر، ۱۳۶۶: ۲۰)

معناشناسی زبانی بخشی از دانش زبان‌شناسی است و به مطالعه معنا در زبان اختصاص دارد. از این‌رو در حوزه مطالعات زبان‌شناختی، معناشناسی زبانی را صرفاً «معناشناسی» می‌نامند. معناشناسی زبانی برحسب روش مطالعه علمی معنا در قالب نظری یا کاربردی‌اش، در دو گونه معناشناسی نظری و معناشناسی کاربردی قابل طبقه‌بندی است. (صفوی، ۱۳۸۴: ۹۸) معناشناسی نظری در قالب مطالعات هم‌زمانی به بررسی نظری معنا در زبان می‌پردازد. روابط مفهومی در سطح واژه یکی از مباحث زبان‌شناسی نظری است.

### ۴-۲. روابط مفهومی در سطح واژه

صفوی در کتاب «درآمدی بر معناشناسی»، یک فصل را به طرح انواع روابط مفهومی در سطح واژه اختصاص داده است. به اعتقاد وی، شمول معنایی (Hyponymy)، هم‌معنایی (Synonymy)، هم‌آوا-هم‌نویسی (Homonymy)، چندمعنایی (Polysemy)، تقابل معنایی (Opposition)، جزء‌واژگی (Meronymy)، شناخته‌شده‌ترین آنها هستند. برحسب سنت مطالعه معنا، اینها انواع روابطی را تشکیل می‌دهند که در نظام معنایی زبان میان مفاهیمی به چشم می‌خورند که ممکن است در نگاه نخست مستقل باشند، اما ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر دارند و گاه تشخیص یکی از دیگری به‌سادگی امکان‌پذیر نیست. (صفوی، ۱۳۹۹: ۹۷)



در مقاله حاضر بخشی مورد توجه قرار گرفته که ذیل رابطه مفهومی «هم‌آوا-هم‌نویسی» قرار می‌گیرد. الفاظی که در این دسته قرار می‌گیرند، هیچ رابطه مفهومی با یکدیگر ندارند. در سنت مطالعه ادبی، هم‌آوا-هم‌نویسی با عنوان جناس تام معرفی می‌شود که آمیزه‌ای از جناس خط و جناس لفظ است.

جناس خط یا هم‌نویسی (Homography)، شرایطی است که دو یا چند واژه به یک شکل نوشته شوند، ولی تلفظ‌های مختلفی داشته باشند. برای نمونه «کرم» /karam/، «کرم» /kerem/، «کرم» /korom/، «کرم» /kerm/. در این مورد می‌توان «کرم» به معنای «کر هستم» و «کرم» به معنای «بخشش» را افزود که به دلیل اختلاف در جایگاه تکیه، به یک شکل تلفظ نمی‌شوند. (همان، ۱۱۰)

هم‌آوایی (Homophony) و هم‌نامی (Homonymy) دو رابطه دیگری هستند که ذیل هم‌آوا-هم‌نویسی قرار می‌گیرند. هم‌آوایی به رابطه میان واژه‌های متفاوتی گفته می‌شود که یک صورت آوایی دارند. واژه‌هایی مانند «تهدید» و «تحدید» و یا «غذا» و «قضا» از این نوع هستند. این واژه‌ها گرچه هم‌آوا هستند، اما هم‌نویسه نیستند. در سنت مطالعات ادبی از اصطلاح «جناس لفظ» برای اشاره به این رابطه استفاده می‌شود. (همو، ۱۳۸۴: ۱۲۳)

هم‌نامی یا هم‌آوا-هم‌نویسه به رابطه میان واژه‌های متفاوتی گفته می‌شود که دارای یک صورت گفتاری و یک صورت نوشتاری‌اند. به عبارت دقیق‌تر، واژه‌هایی را می‌توان هم‌نام دانست که هم‌آوا و هم‌نویسه باشند. برای همین به آنها هم‌آوا-هم‌نویسه هم می‌گویند. در سنت مطالعات ادبی از اصطلاح «جناس تام» برای اشاره به این واژه‌ها استفاده می‌شود. برای مثال واژه‌های «سیر» /sir/ و «سیر» /sir/ یکی به معنای واحدی در وزن و دیگری به معنای متقابل با «گرسنه» از این نوع هستند. (همان)

## ۵. تحلیل واژه‌های هم‌نویسه در قرآن کریم

واژه در حقیقت آینه‌ای است که معنا را در صورت و سیمای لفظ رویاروی مخاطب می‌نهد. از میان دیدگاه‌های متقدمان و متأخران که درباره ارکان تشکیل‌دهنده واژه ارائه شده، دیدگاه رضی‌الدین استرآبادی در شرح شافیة ابن‌حاجب جامع‌ترین است. وی عدد حروف کلمه با ترتیب مخصوص و حرکات و سکانات معین با لحاظ حروف اصلی و زاید را ارکان واژه دانسته است. (استرآبادی، ۱۹۷۸: ۲/۱) با توجه به تعریف

استرآبادی از واژه، حرف، حرکت و قالب صرفی، عمده‌ترین مؤلفه‌های تشکیل واژه و هویت‌یابی آن در زبان عربی است. هر واژه در این زبان پس از احراز هویت ممکن است در مقام سنجش با دیگر واژگان از نظر لفظ و معنا، واجد موقعیتی ویژه مانند سجع، جناس، ترادف، تضاد، اشتراک، همسان‌آوایی و ... گردد.

جنس، ترتیب و حرکات و سکناات حروف، واژگان را در موقعیت‌های یادشده قرار می‌دهد. از جمله این موقعیت‌های زبانی، هم‌نویسه شدن است. مؤلفه اساسی شکل‌گیری واژه‌های هم‌نویسه در زبان عربی، حرکات حروف در واژگانی است که جنس و ترتیب حروف تشکیل‌دهنده واژه یکی و یا دست‌کم در ظاهر یکی است. این کیفیت واژگانی در قرآن کریم بسامد قابل توجهی دارد و به یقین آگاهی از نسبت صرفی و لغوی چنین واژگانی در فهم قرآن کریم مؤثر خواهد بود. از باب دفع دَخلِ مَقدرِّ باید گفته شود:

۱- واژه‌های هم‌نویسه را نمی‌توان از مصادیق جناس تام دانست؛ زیرا لازمه جناس تام آن است که دو لفظ متجانس اولاً در یک بافت معنایی، یعنی در یک عبارت و گزاره و کلام باشند، ثانیاً از چهار جهت یعنی نوع، تعداد، ترتیب و حرکات و سکناات حروف کاملاً مثل هم باشند، ثالثاً بر دو معنای کاملاً متفاوت دلالت نمایند؛ حال آنکه واژه‌های هم‌نویسه از ویژگی‌های یاد شده برخوردار نیستند.

۲- یکی از موضوعات چالش‌برانگیز در علوم قرآنی، اختلاف قرائت در قرآن کریم است و این موضوع در مورد برخی از واژه‌های هم‌نویسه در قرآن کریم، مانند «کَرِه و کُره» صدق می‌کند، اما با نظر به روایت مشهور و معتبر «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنَّ الْاِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرَّوَاةِ» از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ (کلینی، ۱۳۸۸: ۶۳۰/۲) که حکایت از آن دارد که بیش از یک قرائت از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نرسیده و آن به تعبیر قرآن‌پژوه معاصر، محمدهادی معرفت در *التمهید فی علوم القرآن*، قرائتی است که میان مردم (جمهور مسلمانان) متداول است و هر قرائت که با آن مطابق باشد، مقبول، و گرنه مردود است، (معرفت، ۱۳۸۶: ۴۲/۲) نگارنده نیز قرائت مشهور میان مسلمانان را که به روایت حفص از عاصم بوده و در جای خود ثابت شده است که این قرائت مستند به قرائت امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد، ملاک قرار داده و از پرداختن به مطالب مربوط به اختلاف قرائت درباره واژه‌های هم‌نویسه احتراز نموده است. لازم به ذکر است فقیهان از جمله امام خمینی در *تحریر الوسیله* بر این امر تأکید نموده‌اند. (خمینی، ۱۳۷۶: ۱۵۲/۱)



واژه‌های هم‌نویسه به‌کار رفته در قرآن کریم را می‌توان به دو دسته کلان تقسیم نمود. دسته نخست واژگانی هستند که معنای جوهری و حروف اصلی مشترک دارند، اما کارکردهای متفاوت معنایی، تعدد گویش و یا دگرگونی‌های صرفی عارض بر واژگان آنها را هم‌نویسه نموده است. دسته دوم واژگانی هستند که معنا و حروف اصلی و مصدر مشترک ندارند، اما به‌صورت غیرقیاسی در فرآیند تحولات صرفی، مقتضی عنوان هم‌نویسه شده‌اند. نگارنده معتقد است دسته دوم را می‌توان واژگان «هم‌نویسه‌نما» دانست؛ گرچه این مطلب، یعنی عدم اشتراک در حروف اصلی و مصدر در ظاهر واژگان مشهود نیست. اکنون با بهره‌گیری از منابع لغوی و تفسیری، واژه‌های هم‌نویسه موجود در قرآن کریم مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

## ۶. تحلیل واژه‌های هم‌نویسه با حروف اصلی و معنای مشترک

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، این دسته از واژه‌ها در اثر کارکردهای متفاوت معنایی یا دگرگونی‌های صرفی عارض بر واژه‌ها، هم‌نویسه شده‌اند. اینک به تفصیل، مصادیقی از هر یک از دو عامل یادشده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### ۶-۱. واژه‌های هم‌نویسه متأثر از کارکردهای متفاوت معنایی

واژه‌های هم‌نویسه در این دسته با حفظ معنای جوهری و مصدری، به‌صورت متفاوت بر ابعادی از همان معنای کانونی و بنیادین دلالت می‌نمایند.

#### ۶-۱-۱. «حَمَل» و «حِمْل»

چنان‌که ملاحظه می‌شود، دو واژه یادشده از یک ریشه، یعنی «ح، م، ل» می‌باشند، اما با تفاوت حرکت حرف اول و با حفظ عنصر اصلی و مشترک معنایی، کارکرد متفاوتی دارند. دو واژه یادشده در مجموع ده بار در قرآن کریم به‌کار رفته است. زیان‌شناسان از جمله خلیل‌بن احمد، (فراهیدی، ۱۹۷۵: ۲۴۰/۳) ابن‌درید، (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۵۶۷/۱) ازهری، (ازهری، ۱۴۲۱: ۵۸/۵) صاحب‌بن‌عباد، (طالقانی، ۱۴۱۴: ۱۱۴/۲)، جوهری، (جوهری، ۱۳۷۶: ۱۶۷۶/۴) ابن‌فارس، (ابن‌فارس، ۲۰۰۸: ۱۰۶/۲) راغب اصفهانی، (راغب اصفهانی، ۱۴۲۸: ۱۳۷) زبیدی، (زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۶۸/۱۴) ابن‌منظور (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۳۳۲/۳) و حمیری، (حمیری، ۱۴۲۰: ۱۷۵/۲) «حَمَل» به



فتح «حاء» را مختص باری که درون شکم حمل می‌شود، و «حِمل» به کسر «حاء» را ویژه باری که بر پشت برده می‌شود، دانسته، در مورد میوه درختان معتقدند آنچه پیداست، مصداق «حِمل» به کسر «حاء» و آنچه پنهان است، مصداق «حَمَل» به فتح «حاء» می‌باشد. کارکردهای قرآنی دو واژه یادشده مؤید دیدگاه زبان‌شناسان است. به‌عنوان نمونه خداوند در دومین آیه از سوره حج از جنین به «حَمَل» تعبیر نموده، فرمود: «وَتَصْعُقُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمَلَهَا»، و در آیه ۷۲ از سوره یوسف، از بار شتر، یعنی باری که بر پشت حمل می‌شود و آشکار است، به «حِمل» تعبیر نموده، فرمود: «وَلِیَمْنُ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ». شایان ذکر است مفسران قرآن کریم و قرآن‌پژوهان از جمله طوسی، (طوسی، بی‌تا: ۱۷۲/۶) آلوسی، (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۲۹/۵) میرزا خسروانی، (خسروانی، ۱۳۹۰: ۲۷۳/۳) زجاج، (زجاج، ۱۴۲۰: ۸۴/۲) ابوعبیده (ابوعبیده، ۱۳۸۱: ۲۴۶/۱) و جوادی آملی، (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۲۲۵/۴۱) با اشاره به ساختار دو واژه مورد بحث، دیدگاهی همانند زبان‌شناسان دارند.

#### ۶-۱-۲. «الهُون» و «الهُون»

دو واژه فوق دو مصدر از مصادر فعل «هَانَ يَهُونُ» با کارکردهای متفاوت معنایی و از مصادیق هم‌نویسه در قرآن کریم می‌باشند. این دو واژه در مجموع پنج بار در قرآن کریم به‌کار رفته است. زبان‌شناسان از جمله خلیل‌بن‌احمد، (فراهیدی، ۱۹۷۵: ۹۲/۴) ابن‌درید، (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۴۴/۱) ازهری، (ازهری، ۱۴۲۱: ۵۸/۵)، صاحب‌بن‌عباد، (طالقانی، ۱۴۱۴: ۷۰/۴) جوهری، (جوهری، ۱۳۷۶: ۲۲۱۸/۶) ابن‌فارس، (ابن‌فارس، ۲۰۰۸: ۲۷۶/۲) راغب اصفهانی، (راغب اصفهانی، ۱۴۲۸: ۵۷۳) حمیری (حمیری، ۱۴۲۰: ۷۰۰۴/۱۰) و زبیدی، (زبیدی، ۱۴۱۴: ۵۹۹/۸) «هُون» به فتح «هَاء» را به‌معنای سکینه و وقار و «هُون» به ضمّ «هَاء» را معادل هَوَان و به‌معنای خِزِی و ذلت و خواری دانسته‌اند.

کارکردهای قرآنی دو واژه یادشده نیز مؤید دیدگاه زبان‌شناسان است. به‌عنوان نمونه، خداوند در آیه ۶۴ سوره فرقان، از فروتنی و وقار عبادالرحمن (بندگان خاص خداوند) هنگام راه رفتن به «هُون» تعبیر نموده، فرمود: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا...»، و در آیه ۱۵۹ سوره نحل، از خواری و ذلت به «هُون» تعبیر نموده، فرمود: «... أَيْمُسِكُمْ عَلَى هُونٍ...». شایان ذکر است مفسران قرآن کریم نیز دیدگاهی همانند زبان‌شناسان دارند. (بیضاوی، بی‌تا: ۱۳۰/۴؛ کاشانی، ۱۴۲۳: ۵۷۶/۳؛ قرطبی،



۱۳۶۴: ۱۱۸/۱۱؛ طبری، ۱۴۱۲: ۸۵/۱۴؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۱۲۲/۴؛ اندلسی، ۱۴۲۲: ۴۰۲/۳؛ سبزواری، ۱۴۱۹: ۳۷۱؛ قمی، ۱۴۱۰: ۲۲۳/۷

گفتنی است راغب اصفهانی تبیین دقیق و زیبایی ذیل ماده «هان» ارائه می‌دهد که به‌روشنی به کارکرد متفاوت معنایی واژه دلالت دارد. وی می‌گوید: «هوان بر دو نوع است: یکی آنکه انسان از درون احساس ناچیزی و فروتنی کند و این احساس همراه با عزت نفس بوده، موجب خواری وی نگشته، بلکه ستودنی است به فرموده خداوند «و عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (فرقان: ۶۳). نوع دیگر آن است که آن احساس ناچیزی ناستوده باشد و موجب خواری انسان باشد، چنان‌که خداوند فرمود: «فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ» (احقاف: ۲۰) و «فَأَخَذْتَهُمْ صَاعِقَةً الْعَذَابِ الْهُونِ» (فصلت: ۱۷) (راغب اصفهانی، ۱۴۲۸: ۵۷۳).

### ۳-۱-۶. «کره» و «کره»

دو واژه مذکور از مصادیق واژه‌های هم‌نویسه در قرآن کریم است که در مجموع هشت بار (پنج بار بر وزن فَعَلَ و سه بار وزن فُعَلَ) در قرآن کریم به‌کار رفته است. کسائی تفاوتی میان دو واژه نگذاشته، اختلاف حرکت کاف را حمل بر گویش نموده است. (جوهری، ۱۳۷۶: ۲۲۴/۶) در مقابل وی، فراء قائل به تفاوت کاربردی میان دو واژه مورد بحث بوده، با ارائه مثال‌های «جئتک کرها» و «ادخلتني کرها»، معتقد است کره به ضم «کاف»، رنج و مشقتی درون‌زا و غیرتحمیلی، و کره به فتح «کاف» زحمت و مشقتی برون‌زا و تحمیلی است. (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۰/۶؛ ابن‌سیده، ۱۴۲۱: ۱۳۶/۴؛ طالقانی، ۱۴۱۴: ۳۵۵/۳) به گزارش ابن‌منظور، ابن‌بری نیز با استناد به آیه «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا» (فصلت: ۱۱) و آیه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَكُمْ» (بقره: ۲۱۶)، دیدگاه فراء را مورد تأیید قرار داده، معتقد است کره فعل مضطر و کره فعل مختار است. (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۸۰/۱۲)

با دقت در دیگر آیات قرآن کریم که دو واژه مورد بحث در آنها به‌کار رفته است، به این نتیجه می‌رسیم که تحلیل فراء منطبق با واقع و درست است. به‌عنوان مثال خداوند در آیه ۱۹ سوره نساء جهت نفی یک عمل ضداخلاقی علیه دختران یتیم، «کره» را به‌کار برده «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا» تا بیانگر مشقت تحمیلی و برون‌زا باشد. و در آیه ۱۵ سوره احقاف جهت تربیت انسان، با تبیین مشقتی که مادر در دوران

بارداری و شیردهی به جان می‌پذیرد، واژه «کُره» را آورده «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا» تا بر کارکرد متفاوت معنایی دو واژه دلالت نماید. از میان مفسران و قرآن‌پژوهان، محمدحسین فضل‌الله به کارکرد متفاوت معنایی دو واژه مورد بحث اشاره داشته است. (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۱۷۶/۴)

#### ۶-۱-۴. «يَكْبُرُ» و «يَكْبَرُ»

ماده «کبر» به صیغه مضارع در قرآن کریم با دو ضبط «يَفْعَلُ» و «يَفْعَلُ»، یعنی مضموم و مفتوح العین به‌کار رفته است. «يَكْبُرُ» به صیغه مفرد در آیه ۵۱ سوره اسراء «أَوْ خَلَقْنَا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ» و «يَكْبُرُوا» به صیغه جمع در آیه ۶ سوره نساء «وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا».

دو فعل مورد بحث از مصادیق واژه‌های هم‌نویسه و عامل آن نیز کارکرد متفاوت معنایی است؛ زیرا با وجود اشتراک در یکی از مصادر یعنی «كَبَر» بر وزن «فَعَلَ»، کاربرد معنایی متفاوت دارند. عرب «كَبَرَ يَكْبُرُ كِبْرًا» را به معنای «والامقام و بلندپایه یا تنومند و تناور شد» و «كَبَرَ يَكْبُرُ كِبْرًا» را به معنای «سالخورده شد» به‌کار می‌برد.

با دقت در دو آیه یادشده ملاحظه می‌شود که افعال مورد بحث با حفظ معنای کانونی، بر دو جنبه از بزرگی دلالت دارند. این مطلب را اهل لغت و برخی قرآن‌پژوهان مورد بررسی و تأیید قرار داده‌اند. طریحی، ۱۴۰۴: ۴۶۷/۳؛ طالقانی، ۱۴۱۴: ۲۵۶/۶؛ ابن‌سیده، ۱۴۲۱: ۱۲/۷؛ جوهری، ۱۳۷۶، ۸۰۱/۲؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۵۲۳/۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۱۴/۱۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۴۳۰/۷؛ جرجانی، ۱۴۰۴: ۲۱۷/۲؛ صادقی‌تهرانی، ۱۴۱۹: ۷۸)

#### ۶-۱-۵. «بُعِدَ» و «بَعِدَ»

دو فعل بالا هر کدام یک بار به صیغه چهارم ماضی (مفرد مؤنث غائب) در قرآن کریم به‌کار رفته‌اند، با این تفاوت که در آیه ۴۴ سوره توبه بر وزن «فَعَّلْتَ» (مضموم العین) «... وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَّةُ» و در آیه ۹۵ سوره هود بر وزن «فَعِلْتَ» (مکسور العین) «الْأَبْعَدُ لِمَدِينٍ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ» استعمال شده است.

خلیل‌بن‌احمد «بُعِدَ» را به دو معنا، یکی ضد قرب و دیگری هلاکت گرفته و آیه ۹۵ هود را برای تأیید سخن خود شاهد آورده و نیز متذکر شد که عرب «بَعِدَ الرَّجُلُ» را برای لعن و نفرین به‌کار می‌برد. (فراهیدی، ۱۹۷۵: ۵۲/۲) دیگر زبان‌شناسان نیز با خلیل‌بن‌احمد همفکری دارند. (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۴۵/۲؛ طالقانی، ۱۴۱۴: ۴۳۲/۱؛



جوهری، ۱۳۷۶: ۴۴۸/۲؛ زمخشری، ۱۳۸۵: ۸۱؛ طریحی، ۱۴۰۳: ۱۴/۳؛ مدنی، ۱۴۲۶: ۲۳۵/۵؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۵۳/۱؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۳۵۷/۴

ابن منظور به نقل از یونس نحوی می‌گوید: «عرب برای دلالت بر فاصله و بعد مکانی از هر دو وزن **فَعْلَ** و **فَعِلَ** استفاده می‌کند، ولی برای دلالت بر نفرین و هلاکت فقط وزن **فَعِلَ** را به کار می‌برد.» (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۴۴۲/۱) وی همچنین «**الْبُعْدُ** و «**الْبَعَادُ**» را به معنای لعن و نفرین گرفته می‌گوید: «در حدیث شهادت اعضا در قیامت، عبارت «**بُعْدًا لَكَ و سُحْقًا لَكَ**» به معنای هلاکت آمده است.» (همان)

حال با توجه به اینکه قرآن کریم در آیه ۹۵ سوره هود در مقام نفرین مصدر را بر وزن «**فَعِلَ**» و فعل را بر وزن «**فَعِلَ**» به کار برده و در آیه ۴۲ سوره توبه در مقام دلالت بر بُعْد مکانی از وزن «**فَعِلَ**» استفاده نموده است، می‌توان نتیجه گرفت که: اولاً: «**بُعْدُ**» بر وزن «**فَعِلَ**» مصدر برای دو وزن «**فَعِلَ**» و «**فَعِلَ**» بوده و بر دو معنای دوری مکانی و هلاکت (دوری معنوی) دلالت دارد. ثانیاً: دو فعل یادشده از مصادیق افعال هم‌نویسه در قرآن کریم با کارکرد متفاوت معنایی می‌باشند.

#### ۶-۱-۶. «**يَحْزَنُ**» و «**يَحْزَنُ**»

دو فعل یادشده از ریشه «حزن» در مجموع ۳۷ بار به صیغه مضارع مثبت، منفی، مرفوع، منصوب و مجزوم در قرآن کریم به کار رفته است، با این تفاوت که در ۹ آیه بر وزن «**يَفْعَلُ**» و در ۲۸ آیه بر وزن «**يَفْعَلُ**» می‌باشد. همه زبان‌شناسان «**حَزَنَ يَحْزَنُ**» بر وزن «**فَعَلَ يَفْعَلُ**» را متعدی و «**حَزِنَ يَحْزِنُ**» بر وزن «**فَعَلَ يَفْعَلُ**» را لازم دانسته‌اند. شایان ذکر است این دیدگاه لغویان بر همه کارکردهای قرآنی دو فعل مذکور انطباق تام دارد. بنابراین دو فعل مورد بحث از مصادیق واژه‌های هم‌نویسه در قرآن کریم با کارکرد متفاوت معنایی می‌باشند.

#### ۶-۲. تحلیل واژه‌های هم‌نویسه متأثر از تعدد گویش

دومین عامل مؤثر بر هم‌نویسه شدن واژگان در قرآن کریم، تعدد گویش است. روشن است که قرآن کریم در مقام نزول به عالم ماده در قالب ادبیات بشری و عرفی درآمد و به اقتضای منطقه نزول و نیز جهت جلب و جذب اقوام و قبایل عرب به‌عنوان مخاطبان

اولیه، گویش‌های رایج آن روزگار را در سطح واژگانی و نیز ساختار نحوی به‌کار برده است. یکی از آثار این تاکتیک، هم‌نویسه شدن برخی واژگان است. اینک چند نمونه از واژگان قرآنی که در اثر تعدد گویش هم‌نویسه شده‌اند، به کاوش نهاده می‌شود.

#### ۶-۲-۱. «الدَّرَك» و «الدَّرَك»

دو واژه بالا هر کدام یک بار در قرآن کریم به‌کار رفته است، با این تفاوت که در آیه ۱۴۵ سوره نساء به‌صورت معرفه و بر وزن «فَعَلَ» «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» و در آیه ۷۷ سوره طه به‌صورت نکره و بر وزن «فَعَلَ» «... لَا تَخَافُ دَرَكَاً وَلَا تَخْشَى» استعمال گردیده است. ازهری از قول لیث و فرأء، «دَرَكَ» و «دَرَكَ» را به‌معنای ته دریا و مانند آن دانسته و با تعبیر «الدَّرَكُ لُغَةً فِي الدَّرَكِ»، اختلاف حرکت «راء» را حمل بر تعدد گویش نموده است. (ازهری، ۱۴۲۱: ۶۵/۱۰) دیگر زبان‌شناسان با آنچه ازهری از لیث و فرأء در مورد دو واژه «دَرَكَ» و «دَرَكَ» گفته‌اند، هم‌نظری دارند. (فراهیدی، ۱۹۷۵: ۳۲۷/۵؛ ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۱۲۵۴/۳؛ طالقانی، ۱۴۱۴: ۲۰۸/۶؛ جوهری، ۱۳۷۶: ۱۵۸۲/۴؛ ابن‌سیده، ۱۴۲۱: ۷۵۰/۶؛ طریحی، ۱۴۰۳: ۲۶۴/۵؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۵۵۴/۱۳؛ حمیری، ۱۴۲۰: ۲۰۶۷/۴)

شایان ذکر است مفسران و قرآن‌پژوهان بر تعدد گویش درباره دو واژه بالا تأکید دارند. (مراغی، ۱۳۶۵: ۱۹۰/۵؛ عاملی، ۱۳۶۰: ۱۴۲/۳؛ رازی، ۱۴۰۸: ۱۶۱/۶؛ بغوی، ۱۴۱۷: ۷۱۶/۱)

از آنچه گفته شد، استنباط می‌شود دو واژه قرآنی مورد بحث از مصادیق واژه‌های هم‌نویسه متأثر از تعدد گویش می‌باشند.

#### ۶-۲-۲. «دَابُّ» و «دَابُّ»

دو واژه یادشده در مجموع پنج‌بار در قرآن کریم به‌کار رفته است. چهاربار از کاربردهای قرآنی آن بر وزن «فَعَلَ» و یک بار بر وزن «فَعَلَ» می‌باشد. به‌عنوان مثال در آیه ۱۱ سوره آل عمران «دَابُّ» بر وزن فَعَلَ است: «كَذَّابٍ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» و در آیه ۴۷ سوره یوسف ﷺ بر وزن فَعَلَ می‌باشد: «قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا» «دَابُّ» و «دَابُّ» هر دو مصدرند. ابن‌فارس می‌گوید: «این ماده بر ملازمت و دوام دلالت دارد و عرب آن را به‌معنای شأن متحول نموده است.» (ابن‌فارس، ۲۰۰۸: ۴۲۹/۱) همان



گونه که امام زین‌العابدین علیه السلام از سیره مستمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماه شعبان به «یَدَأْبُ» فی صیامه و قیامه» تعبیر نموده است. (قمی، ۱۳۸۹: ۲۵۵)

اکثر قریب به اتفاق زبان‌شناسان از هر دو به‌عنوان مصدر فعل «دَأْبٌ یَدَأْبُ» یاد کرده‌اند. (طریحی، ۱۴۰۳: ۵۴/۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۴۷۶/۱؛ ابن‌سیده، ۱۴۲۱: ۳۸۲/۹؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۳۶۸/۳) البته به گفته طریحی، «دَأْبٌ» بر وزن فَعَل کارکرد بیشتری دارد. (طریحی، ۱۴۰۳: ۵۴/۲) این مطلب در کارکردهای قرآنی واژه مورد بحث نیز مشهود است. از آنچه گفته شد، استنباط می‌شود دو واژه یادشده از مصادیق واژه‌های هم‌نویسه می‌باشند.

### ۳-۲-۶. «حَزَنٌ» و «حَزْنٌ»

دو واژه فوق از ریشه «حزن» پنج‌بار در قرآن کریم به‌کار رفته است. دوبار بر وزن «فَعَلٌ» در آیات ۸۴ و ۸۶ سوره یوسف علیه السلام، و سه‌بار نیز بر وزن «فَعَلٌ» در آیات ۳۴ فاطر، ۹۲ توبه و ۸ قصص آمده است. گفتنی است هر دو واژه مصدرند، اما «حَزْنٌ» مصدر فعل «حَزَنَ یَحْزَنُ» و «حَزْنٌ» مصدر فعل «حَزَنَ یَحْزَنُ» می‌باشد. خلیل‌بن‌احمد با عبارت «الْحَزْنُ وَ الْحَزْنُ لُغَتَانِ»، اختلاف حرکات دو واژه را به تعدد گویش ارجاع داده است. (فراهیدی، ۱۹۷۵: ۱۶۰/۳) ازهری نیز به نقل از لیث، اختلاف حرکات دو واژه را نشأت گرفته از تعدد گویش قلمداد نموده است. (ازهری، ۱۴۲۱: ۲۱۱/۴) دیگر لغویان نیز با خلیل‌بن‌احمد و ازهری هم نظری دارند. (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۵۶۷/۱؛ جوهری، ۱۳۷۶: ۲۰۹۸/۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۲۸: ۲۳۱؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۳۷/۸؛ طریحی، ۱۴۰۳: ۲۳۲/۶؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۳۳۲/۳) از آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که دو واژه مورد بحث از مصادیق واژه‌های هم‌نویسه‌اند که متأثر از تعدد گویش واجد این چگونگی شده‌اند.

### ۳-۶. تحلیل واژه‌های هم‌نویسه متأثر از دگرگونی‌های صرفی عارض بر واژه‌ها

سومین عامل مؤثر بر هم‌نویسه شدن واژگان، دگرگونی‌هایی است که در اثر تحولات صرفی بر واژگان عارض می‌گردد. این دگرگونی‌ها به تفصیل در دانش صرف مورد بررسی قرار گرفته است. اینک چند نمونه از واژگان قرآن کریم که در فرآیند صرف هم‌نویسه شده‌اند، مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

۶-۳-۱. «شَيب» و «شِيب»

این دو واژه از واژه‌های هم‌نویسه بوده و در مجموع دوبار در قرآن کریم به‌کار رفته است. واژه نخست «شَيب» بر وزن فَعَلَ به‌صورت تمییز نسبت در آیه ۴ سوره مریم از زبان جناب زکریا عليه السلام آمده است: «... وَاشْتَعَلَ الرَّأْسَ شَيْبًا». واژه دوم «شِيب» بر وزن «فِعْل» به‌عنوان مفعول به دوم در آیه ۱۷ سوره مزمل به‌کار رفته است: «فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا».

چنان‌که پیداست، واژگان یادشده از یک ریشه و به‌معنای پیری می‌باشند، با این تفاوت که «شَيب» مصدر «شَابَ يَشِيبُ» و «شِيب» جمع مکسر واژه «أَشِيبَ» أَفْعَلَ وصفی و مشتق از همان «شَابَ يَشِيبُ» است. زبان‌شناسان این مطلب را مورد تأیید قرار داده‌اند. (فراهیدی، ۱۹۷۵: ۲۹۱/۶؛ ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۱۰۲۳/۲؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۲۹۵/۱۱؛ طالقانی، ۱۴۱۴: ۳۹۳/۷؛ جوهری، ۱۳۷۶: ۱۵۹/۱؛ ابن‌فارس، ۲۰۰۸: ۲۳۲/۳؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۳۲۸/۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۱۲۰/۱؛ طریحی، ۱۴۰۳: ۹۵/۲؛ امدنی، ۱۴۲۶: ۱۸۵/۲؛ حمیری، ۱۴۲۰: ۳۵۹۶/۶؛ قرشی، ۱۳۵۳: ۹۴/۴) بنابراین دو واژه مورد بحث از مصادیق واژه‌های هم‌نویسه در قرآن کریم هستند که تحت‌تأثیر دگرگونی‌های صرفی عارض بر واژگان (در فرآیند صرف) هم‌نویسه شده‌اند.

۶-۳-۲. «كِسْف» و «كِسْف»

دو واژه یادشده نیز از واژه‌های هم‌نویسه بوده و در مجموع پنج‌بار در قرآن کریم به‌کار رفته است. یک بار در آیه ۴۴ سوره طور بر وزن فِعْل «وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ» و چهار بار نیز در دیگر سوره‌های قرآن کریم (۹۲ اسراء، ۱۸۷ شعراء، ۴۸ روم و ۹ سبأ) بر وزن فِعْل به‌کار رفته است.

زبان‌شناسان کِسْف و کِسْف را جمع مکسر برای کِسْفَه به‌معنای قطع‌های از ابر و یا چیز دیگر قلمداد نموده‌اند. (فراهیدی، ۱۹۷۵: ۳۱۴/۵؛ ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۸۴۷/۲؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۴۵/۱۰؛ طالقانی، ۱۴۱۴: ۱۸۸/۶؛ جوهری، ۱۳۷۶: ۱۴۲۱/۴؛ ابن‌فارس، ۲۰۰۸: ۱۷۷/۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۲۸: ۴۵۰؛ ابن‌سیده، ۱۴۲۱: ۷۲۴/۶؛ زمخشری، ۱۴۰۲: ۵۴۴؛ حمیری، ۱۴۲۰: ۴/۹؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۵: ۱۷۴/۴؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۲۵۶/۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۴۵۴/۱۲؛ صعیدی، ۱۴۱۰: ۱۳۰۶/۲؛ قرشی، ۱۳۵۳: ۱۱۰/۶)



علاوه بر زبان‌شناسان، برخی از مفسران و قرآن‌پژوهان نیز دو واژه مورد بحث را جمع مکسر برای کِسْفَه به معنای قطع‌های از ابر یا هر چیز دیگر دانسته‌اند. (ابن عجبیه، ۱۴۱۰: ۲۳۳/۳؛ طوسی، بی‌تا: ۵۲۰/۶؛ طبری، ۱۴۱۲: ۱۰۹/۱۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۶۰/۸) بنابراین دو واژه حاصل دگرگونی‌های صرفی واژه «کِسْفَه» بوده و در عرض یکدیگر، واجد موقعیت هم‌نویسه شده‌اند.

### ۷. تحلیل واژه‌های «هم‌نویسه‌نما» در قرآن کریم

عنوان «هم‌نویسه‌نما» ما را در تعریف این واژگان از هر توضیحی بی‌نیاز می‌کند؛ زیرا به روشنی بیان می‌نماید که این دسته از واژگان گرچه در ظاهر هم‌نویسه به نظر می‌آیند، اما با تحلیل ساختمان صرفی و لغوی آنها مشخص می‌شود که نه در مصدر و نه در معنا اشتراکی ندارند. اینک به اندازه گنجایش مقاله، برخی از واژگان «هم‌نویسه‌نما» که در قرآن کریم به کار رفته است، به صورت مقایسه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد.

#### ۷-۱. «عَصِيٌّ» و «عَصِيٌّ»

این دو واژه در مجموع چهاربار (هر کدام دوبار) در قرآن کریم به کار رفته است. «عَصِيٌّ» بر وزن فعیل، صیغه مبالغه به معنای بسیار نافرمان و سرکش می‌باشد. حروف اصلی این واژه «ع ص ی» بوده و از «عَصِيٌّ يَعْصِي عَصِيًّا وَعِصْيَانًا وَمَعْصِيَةً» ساخته شده است و در آیات ۱۴ و ۴۴ سورهٔ مریم به همین معنا آمده است.

واژه «عَصِيٌّ» جمع مکسر واژه «عَصَا» به معنای چوبدستی و بر وزن «فُعُول» می‌باشد. حرکت حرف «ع» به خاطر کسره حرف مابعد، به کسره تبدیل شده است (جوهری، ۱۳۷۶: ۲۴۲۸/۶؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۲۴۸/۹) این واژه در آیه ۶۶ سوره طه و نیز ۴۴ سوره شعراء به معنای چوبدستی‌ها به کار رفته است. گفتنی است زبان‌شناسان واژه «عَصَا» به معنای چوبدستی را ذیل ماده «ع ص و» آورده و عبارت «عَصَاهُ بِالْعَصَا فَهُوَ يَعْصُوهُ عَصَوًّا» را به «إِذَا ضَرَبَهُ بِالْعَصَا» معنا نموده‌اند. (ازهری، ۱۴۲۱: ۵۰/۳؛ ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۱۰۷۶/۲)

مقایسه دو واژه مورد بحث از نظر ساختار صرفی و معنای لغوی بیانگر آن است که نه در ساختمان صرفی و نه در معنای لغوی هیچ‌گونه اشتراکی ندارند. بنابراین از مصادیق واژه‌های هم‌نویسه به معنای واقعی به شمار نمی‌آیند.



## ۲-۷. «ضِعْف» و «ضِعْفٌ»

دو واژه یادشده در مجموع ده بار در قرآن کریم به کار رفته است. واژه «ضِعْف» بر وزن فَعْل، مصدر فعل «ضَعَفَ يَضَعُفُ» به معنای ناتوانی است. دیگر واژه مورد بحث «ضِعْفٌ» بر وزن فِعْل و از ریشه «ضَعَفَ يَضَعُفُ» می باشد. ازهری با نظر نویسنده که معتقد است «ضِعْفٌ» در سخن عرب در اصل بر افزونی غیرمحصور دلالت داشته، مترادف «مثل» است و برای اثبات نظر خود به آیه «فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا» (سبأ: ۳۷) استناد نموده، موافق است. با این توضیح که مقصود خداوند از «ضِعْفٌ» در این آیه، مثل یا مثلین نیست، بلکه مراد خداوند از ضِعْف در این آیه، «أضعاف» می باشد. البته وی معنای «مثل» را برای «ضِعْفٌ» رد نمی کند و آن را منحصر در آن نمی داند. (ازهری، ۱۴۲۱: ۳۴/۱) فیومی و فیروزآبادی با ازهری در این باره هم دیدگاه هستند. (فیومی، ۱۴۱۴: ۳۶۱/۲؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۲۲۳/۳) ابن سیده نیز افزونی غیرمحصور را مندرج در معنای واژه «ضِعْفٌ» دانسته، به بیت زیر از ابوذوئیب هذلی استناد نموده است:

جَزَيْتُكَ ضِعْفَ الْوُدِّ لَمَّا اسْتَبْتِيهِ      و ما إن جزاك الضّعف من أحدٍ قبلي

و بر همین اساس، «عذاباً ضِعْفاً» را در کریمه «فَأْتِيَهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ» (اعراف: ۳۸) را به معنای «عذاباً مضاعفاً» که مستلزم افزونی است، قلمداد کرده است. (ابن سیده، ۱۴۲۱: ۴۱/۱) شایان ذکر است واژه «ضِعْفٌ» در قرآن کریم سه بار به صورت مثنی «ضِعْفَيْنِ» و دوبار نیز به صورت جمع «أضعافاً» به کار رفته است.

از آنچه گفته شد، استنباط می شود واژه «ضِعْفٌ» در هر یک از معانی یادشده سختی با واژه «ضَعْفٌ» ندارد؛ زیرا ضَعْف به فتح «ضاد» بر ناتوانی دلالت دارد. همان طور که در آیه ۵۴ سوره روم فرمود: «ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا» و با ضِعْف به کسر «ضاد» تباین دارد. بنابراین دو واژه مورد بحث از مصادیق واژگان «هم نویسه نما» هستند.

## ۳-۷. «يَفْتَرُونَ» و «يَفْتَرُونَ»

دو واژه فوق در مجموع هجده بار در قرآن کریم به کار رفته است. سهم واژه نخست در کارکردهای قرآنی هفده بار و سهم واژه دوم یک بار در آیه ۲۰ سوره انبیاء بوده است. چنانچه پیش تر گفته شد، واژگان «هم نویسه نما» به صورت کاذب و غیرواقعی هم نویسه به نظر می آیند و هنگامی که ساختار صرفی و لغوی آنها مورد تجزیه و تحلیل قرار



می‌گیرد، هم‌نویسه نبودنشان روشن می‌گردد. دو واژه مورد بحث نیز چنین وضعیتی دارند؛ زیرا از نظر دانش صرف واژه نخست از ریشه «فری» و بر وزن «یَفْتَعِلُونَ»، صیغه سوم مضارع از باب افتعال است که در اثر اِعمال قانون اِعلال، به صورت کنونی درآمده است. و واژه دوم از ریشه «فتر» و بر وزن «یَفْعَلُونَ»، صیغه سوم مضارع از افعال ثلاثی مجرد است. از نظر لغوی نیز واژه نخست به معنای «نسبت دروغ می‌دهند»، و واژه دوم به معنای «سست می‌شوند» است. بنابراین دو واژه مورد بحث چه از نظر صرفی و چه از نظر لغوی متباین‌اند و از مصادیق واژه‌های هم‌نویسه نبوده، بلکه «هم‌نویسه‌نما» به‌شمار می‌آیند.

#### ۷-۴. «يَصِدُّونَ» و «يَصِدُّونَ»

ماده «صدد» به صیغه مضارع با دو ضبط مضموم‌العین و مکسورالعین، در مجموع بیست‌بار در قرآن کریم به‌کار رفته است. سهم مضارع مضموم‌العین نوزده‌بار به صیغه‌های مفرد و جمع، و سهم مضارع مکسورالعین تنها یک‌بار به صیغه جمع مذکر غایب در آیه ۵۷ سوره زخرف می‌باشد. بیشتر زبان‌شناسان فعل «يَصِدُّونَ» را به معنای «بازداشتن و روی‌گردانی» (صَرف و اعراض) با دو کارکرد لزوم و تعدیه مورد تأیید قرار داده‌اند. (ابن فارس، ۲۰۰۸: ۳۸۲/۳؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۷۳/۱۲؛ ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۱۱۱/۱؛ جوهری، ۱۳۷۶: ۴۹۵/۲؛ ابن‌سیده، ۱۴۲۱: ۲۶۱/۸) شایان ذکر است کارکردهای قرآنی ماده یادشده نیز مؤید دیدگاه زبان‌شناسان است؛ زیرا ماده «صدد» چه در شکل ماضی و چه در شکل مضارع، به صورت لازم و متعدی در قرآن کریم به‌کار رفته است. زبان‌شناسان یادشده فعل «يَصِدُّونَ» را به معنای «ضجه می‌زنند و جنجال به پا می‌کنند» تلقی نموده‌اند. قرآن‌پژوهان و مفسران نیز ذیل آیه ۵۷ سوره زخرف بر این معنا تأکید دارند. (زمخشری، بی‌تا: ۲۶۰/۴؛ طبرسی، ۱۴۰۸: ۸۰/۹؛ کاشانی، ۱۴۲۳: ۲۶۱/۶؛ شبّر، ۱۴۱۹: ۴۹۳) بنابراین دو فعل مورد بحث به دلیل تباین معنایی و نیز تفاوت در مصدر و ساختمان صرفی، سنخیتی با همدیگر ندارند و از مصادیق واژگان هم‌نویسه نبوده، بلکه «هم‌نویسه‌نما» می‌باشد.

## ۷-۵. «ذُئُوب» و «ذُئُوب»

دو واژه بالا در مجموع ۲۸ بار در قرآن کریم به کار رفته است. سهم واژه نخست ۲۶ بار و سهم واژه دوم تنها دو بار در آیه ۵۹ ذاریات می‌باشد. زبان‌شناسان بالاتفاق «ذُئُوب» را جمع «ذُئِب» به معنای گناه دانسته‌اند. راغب اصفهانی «ذُئِب» را در اصل برگرفته از «أَلَاخَذُ بِذُئِبِ الشَّيْءِ»، یعنی گرفتن دم یک چیز می‌داند. «ذُئِبْتَهُ» یعنی «أَخَذْتُ ذُئِبَهُ». آن‌گاه به هر کاری که فرجام زشت و ناستوده‌ای دارد، به این اعتبار که آن فرجام شوم به منزله دُم است، ذُئِب، یعنی گناه گفته می‌شود. (راغب اصفهانی، ۲۰۰۸: ۱۸۸) زبان‌شناسان همچنین برای واژه «ذُئُوب» معانی متعددی ذکر نموده‌اند. از هری با اذعان به این مطلب به نقل از فراء، اصل آن را دَلُو بزرگ و استعمال ثانوی و شایع آن را «نصیب و بهره» دانسته و به آیه ۵۹ سوره ذاریات «فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُئُوبًا مِثْلَ ذُئُوبِ أَصْحَابِهِمْ» استناد نموده است. از آنچه گفته شد، استنباط می‌شود دو واژه «ذُئُوب» و «ذُئُوب» سنخیتی با هم ندارند، بنابراین از واژگان «هم‌نویسه‌نما» هستند.

## نتایج پژوهش

واژه‌های «هم‌نویسه» یکی از امتیازات زبانی قرآن کریم است. این واژه‌ها از بسامد قابل‌توجهی در قرآن کریم برخوردار هستند. رسالت این مقاله ساخت‌شناسی، معناپژوهشی و نیز مقایسه واژه‌های هم‌نویسه از نظر ساختار صرفی و معنای لغوی بوده است. پژوهشگر از رهگذر پردازش داده‌ها به نتایج زیر دست یافته است:

۱- کثرت واژه‌های هم‌نویسه در قرآن کریم نشانه‌ی روش ظرفیت منحصر به فرد این کتاب آسمانی و زبان عربی در اختصاص الفاظ مناسب با معنا و مقتضای حال است.  
- برخی از واژه‌های قرآن کریم «هم‌نویسه‌نما» هستند؛ زیرا واجد شرایط واژه‌های «هم‌نویسه» نیستند.

۳- خاستگاه واژه‌های «هم‌نویسه» موجود در قرآن کریم، کارکردهای متفاوت معنایی در بافت کلام، تعدد گویش و نیز دگرگونی‌های عارض بر واژگان در فرآیند تصریف است.



## فهرست منابع

۱. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی التفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۲. ابن اثیر، محمد بن محمد (۱۹۷۹)، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، بیروت: المكتبة العلمية.
۳. ابن درید، محمد بن الحسن (۱۹۸۸)، جمهرة اللغة، بیروت: دارالعلم للملایین.
۴. ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق)، المحکم و المحيط، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۵. ابن عجبیه، احمد بن محمد بن مهدی (۱۴۲۳ق)، البحر المید فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۶. اندلسی، ابن عطیة (۱۴۱۳ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۷. ابن فارس، احمد بن زکریا (۲۰۰۸)، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دارالفکر.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸ق)، لسان العرب، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۹. ابو عبیدة، معمر بن منی (۱۳۸۱ق)، مجاز القرآن، قاهره: مكتبة الخانجي.
۱۰. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق)، تهذیب اللغة، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۰۸ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۲. بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۱۷ق)، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالطیبة.
۱۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر (بی تا)، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۴. بالمر، فرانک (۱۳۶۶)، نگاهی تازه به معناشناسی، ترجمه دکتر کورش صفوی، تهران: نشر مرکز.
۱۵. جرجانی، ابوالفتوح (۱۴۰۴ق)، آیات الاحکام، تهران: انتشارات نوید.
۱۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۵)، تسنیم؛ تفسیر قرآن کریم، قم: مرکز نشر اسراء.
۱۷. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۸. حسین نژاد، محمد علی (۱۳۸۰)، بررسی مسائل زبانی در تقطیع و برچسب دهی متون فارسی معیار برای پردازش رایان های متن و گفتار، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
۱۹. حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰ق)، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکولم، بیروت: دارالفکر.
۲۰. خسروانی، علی رضا (۱۳۹۰)، تفسیر خسروی، تهران: انتشارات اسلامیه.
۲۱. خمینی، سید روح الله (بی تا)، تحریر الوسیلة، تهران: مكتبة العلمية الاسلامية.

۲۲. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی (۱۴۰۸ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۳. زبیدی، مرتضی (۱۴۱۴ق)، تاج العروس، بیروت: دارالفکر.
۲۴. زجاج، ابراهیم بن سری (۱۴۲۰ق)، اعراب القرآن، بیروت: دارالکتب اللبنانی.
۲۵. زمخشری، محمود بن عمر (۱۳۸۶)، مقدمة الادب، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
۲۶. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۲ق)، اساس البلاغة، بیروت: دار المعرفه.
۲۷. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب اللبنانی.
۲۸. سبزواری، محمد بن حبیب‌الله (۱۴۱۹ق)، ارشاد الازهان الی تفسیر القرآن، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۲۹. سیوطی، عبدالرحمن جلال‌الدین (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۰. شبر، عبدالله (۱۴۱۲ق)، تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دارالبلاغه للطباعة و النشر.
۳۱. صادقی‌تهرانی، محمد (۱۴۱۹ق)، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم: نشر مولف.
۳۲. صعیدی، عبدالفتاح؛ موسی، حسین یوسف (۱۴۱۰ق)، الافصاح فی فقه اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳۳. صفوی، کورش (۱۳۸۴)، فرهنگ توصیفی معناشناسی، تهران: فرهنگ معاصر.
۳۴. طالقانی، صاحب‌بن‌عباد (۱۴۱۴ق)، المحيط فی اللغة، بیروت: عالم‌الکتاب.
۳۵. طبری، محمد بن جریر (۱۳۱۲ق)، جامع البیان فی تأویل القرآن، بیروت: دارالمعرفه.
۳۶. طریحی، فخرالدین (۱۴۰۳ق)، مجمع البحرین، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۷. طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۸. عاملی، ابراهیم (۱۳۶۰)، تفسیر عاملی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: انتشارات صدوق.
۳۹. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، کتاب العین، قم: نشر هجرت.
۴۰. فضل‌الله، سید محمد حسین (۱۴۱۹ق)، تفسیر من وحی القرآن، بیروت: دارالملاک.
۴۱. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ق)، القاموس المحيط، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۴۲. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۷)، قاموس قرآن، قم: مرکز فرهنگی نشر قبله.



۴۳. قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۳)، الجامع لاحکام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۴۴. قمی، میرزا محمد (۱۴۱۰ق)، کنز الدقائق، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۴۵. قنبری، عاطفه (۱۳۷۷)، بررسی مسأله چندمعنایی در زبان فارسی، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی.
۴۶. کاشانی، فتح الله (۱۴۲۳ق)، زبدة التفاسیر، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة.
۴۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۶)، اصول کافی، قم: انتشارات قائم آل محمد.
۴۸. لاینز، جان (۱۳۹۱)، درآمدی بر معناشناسی زبان، ترجمه کورش صفوی، تهران: نشر علمی.
۴۹. مدنی، ابن معصوم علی بن احمد (۱۴۲۶ق)، الطراز الاول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول، مشهد: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۵۰. مرادزاده، شهروز (۱۳۸۱)، طبقه بندی هم نویسه های خط فارسی، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
۵۱. مراغی، احمد بن مصطفی (۱۳۶۵ق)، تفسیر مراغی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵۲. معرفت، محمد هادی (۱۳۸۶)، التمهید فی علوم القرآن، قم: مؤسسه التمهید.